

جایگاه خلیج فارس در رقابت قدرتهای بزرگ

بهادر زارعی^۱ - علی زینی‌وند^۲ - کیمیا محمدی^۳

تاریخ دریافت: ۹۱/۶/۲۵

تاریخ تصویب: ۹۱/۸/۱۹

چکیده

رویکرد ژئواکونومیک از ابتدای قرن بیست و یکم به صورت رویکردی نوین برای تحلیل مسائل راهبردی و بین‌المللی و رقابت قدرتها در مناطق استراتژیک به کار برده می‌شود. این رویکرد از ترکیب سه عامل جغرافیا، قدرت و اقتصاد شکل گرفته و به بررسی روابط جغرافیا، قدرت و اقتصاد و تعامل این سه عنصر در جهت کسب قدرت دولتها مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در این دوره کشورهای قدرتمند به جای توجه محض به ژئوپولیتیک عمدتاً به ژئواکونومیک روی آورده و سعی می‌کنند به مناطق حساس جهان به جای توجهات سیاسی - نظامی، نگرشی سیاسی - اقتصادی داشته باشند. در قرن حاضر انرژی بویژه نفت و گاز بعنوان روح ژئواکونومیک در فرآیند توسعه، تعیین امنیت و ایجاد کشمکشهای منطقه‌ای و بین‌المللی نقش آفرینی می‌کند. یکی از مناطق راهبردی و

۱. استادیار و عضو هیات علمی گروه جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران (b.zarei@ut.ac.ir)

۲. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران (ali_zeinivand@yahoo.com)

۳. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران (k_mohamadi@yahoo.com)

ژئواکونومیک که جولانگاه کشمکش‌ها و رقابت‌های ژئوانرژی در قرن بیست و یکم خواهد بود، خلیج فارس است. خلیج فارس به لحاظ نظریه‌های ژئوپولیتیکی و ژئواستراتژیکی، بین‌المللی‌ترین منطقه دنیاست از این رو این منطقه با توجه به نظریه‌های نوین (ژئواکونومیک، ژئواستراتژیکی و ژئوانرژی) یکی از مناطق تأثیر گذار و بسیار حساس در معادلات بین‌المللی و منطقه‌ای خواهد بود.

واژگان کلیدی: خلیج فارس، ژئواکونومی، نفت و گاز، آمریکا، قدرت‌های فرا منطقه‌ای.

مقدمه

در حال حاضر یکی از رویکردهای مهم و مورد وثوق تحلیل‌گران مطالعات کلان منطقه‌ای و بین‌المللی، رویکرد ژئواکونومیک در مناطق ژئوپولیتیک جهان است. این رویکرد که محصول پس از جنگ سرد و اهمیت یابی اقتصاد و مؤلفه‌های آن به جای نظامی‌گری و مناطق ژئواستراتژیک است، جایگاه مهمی در تحلیل‌های نوین به خود اختصاص داده است. در قرن پیش روی انرژی به ویژه نفت و گاز به عنوان روح ژئواکونومیک در فرآیند توسعه، تعیین امنیت و ایجاد کشمکش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نقش آفرین شده است. با تحول گفتمان سنتی ژئواستراتژیک به گفتمان نوین انطباقی بین قلمروهای ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک در دهه‌های اخیر و ایفای نقش برتر اقتصاد نسبت به مسائل نظامی در عرصه مناسبات جهانی، نفت به عنوان خون صنعت مدرن هم اکنون به عنوان مهم‌ترین ماده خام در تمدن صنعتی جهان در مقایسه با سایر عوامل قدرت از جایگاه بالاتری برخوردار شده است.

در این دوره انرژی، به ویژه نفت و گاز از صورت کالای اقتصادی خارج شده و به صورت یک کالای با ارزش استراتژیک در آمده و از توان و نقش آفرینی بیشتری در اقتصاد مدرن و کشورهای رو به توسعه و نیازمند به منابع انرژی، برخوردار شده است.

منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس به دلیل برخورداری از دو سوم منابع استراتژیک نفت و گاز جهان در درون خود به یک منطقه ژئواکونومیک و عرصه رقابت قدرت‌های فرا منطقه‌ای از دهه نود تاکنون و تا چند دهه آینده تبدیل شده است. در این پژوهش تلاش نویسندگان بر این بوده است تا به بررسی و کنکاش پیرامون موضوعاتی نظیر ژئواکونومیک، اهمیت راهبردی منابع نفت و گاز منطقه، رقابت قدرتهای فرامنطقه‌ای چون آمریکا و قدرت‌های بزرگی چون کشورهای اتحادیه اروپا، روسیه، چین و ژاپن برای تأمین نیازهای انرژی و صدور محصولات، سرمایه‌گذاری، حضور مستقیم و رقابت با یکدیگر، پردازند.

بنابراین پژوهش در پی پاسخ به این سوال اصلی است که؛ خلیج فارس در نوع روابط قدرتهای بزرگ در این منطقه مهم و استراتژیک از چه جایگاهی برخوردار است. بر همین اساس فرضیه‌ای که این پژوهش در صدد اثبات آن برآمده عبارت است از اینکه به نظر می‌رسد منطقه ژئواکونومی خلیج فارس نقش مهمی در روابط قدرتهای بزرگ داشته و زمینه ساز تعامل، رقابت، همکاری و بعضاً کشمکش بین آنان در منطقه است.

مبانی نظری تحقیق

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در دهه پایانی قرن بیستم، تغییرات بنیادی و عمده‌ای در حوزه‌های معرفتی و شناختی جوامع علمی و سیاسی به دنبال داشت. یکی از مفاهیم نوینی که بعد از این فروپاشی در عرصه روابط بین‌الملل و ژئوپولیتیک جهت تحلیل مسائل راهبردی و بین‌المللی و رقابت قدرت‌ها از آن بهره می‌برند و چارچوب تحلیلی این پژوهش را نیز در بر می‌گیرد، رویکرد ژئواکونومیک است. ادوارد ان لوتواک در سال ۱۹۹۰ پارادایم ژئواکونومی را با مفهومی گسترده وارد روابط بین‌الملل، ژئوپولیتیک و سایر دانش‌های سیاسی مرتبط با تحلیل‌های کلان بین‌المللی کرد. این متفکر خبر از فرا آمدن نظام نوین بین‌المللی در دهه نود داد که در آن مؤلفه‌های اقتصادی جایگزین اهداف نظامی

و ژئواستراتژیک می‌شوند. به عقیده وی عامل منازعات و درگیری‌های قرن بیستم در قرن حاضر (بیست و یکم) دیگر موضوعات قرن گذشته نیست، بلکه در کنار هر تنشی یک عامل اقتصادی خود نمایی می‌نماید (کمپ، ۱۳۷۳: ۱۰۷).

منطق اقتصادی که مدتی طولانی به سبب رقابت‌های شرق و غرب و توازن قوای بازدارنده فراموش شده بود، اکنون در تحلیل روابط انسانی و وضعیت ژئوپولیتیک نقش نخست را ایفا می‌کند. ظهور واژه ژئواکونومیک که در چارچوب آن روابط میان انسان در مقام بازیگر اقتصادی با فضایی که در آن تحول می‌یابد مورد بررسی و مطالعه قرار می‌گیرد، موجب شد تا برخی از متفکرین سیاسی از این مفهوم تعبیر جنگ اقتصادی نمایند و از این طریق بر نقش اقتصاد در تحلیل سیاست دولت‌ها تأکید کنند (لوور و ترال، ۱۳۸۱: ۱۰۱-۱۰۲).

البته موضوع مطرح شده به معنای حل و فصل آسان بحران‌ها و اختلافات ژئوپولیتیکی و ایدئولوژیکی میان دولت‌ها و ملت‌ها نیست، زیرا بحران‌ها و اختلافات ژئوپولیتیکی از تداوم و پایداری نسبی برخوردار بوده و به سادگی قابل حل و فصل نیستند (حافظ نیا، ۱۳۸۵: ۱۲۸).

ناگفته نماند که در این زمینه بخصوص داده‌های مادی واقع‌گرایانه، یا عقایدی از هر نوع پیرامون یک موضوع یا پدیده‌ای که به بازنمایی معروفند، به راحتی از اذهان و افکار جامعه و دولت مردان زدوده نمی‌شود (لاکوست، ۱۳۷۸: ۹۷).

اما به نظر می‌رسد تنها زمانی منطق اقتصاد و تجارت قادر به اداره امور دنیا خواهد بود که با کاهش اهمیت برخورداری از قدرت نظامی، رقابت واحدها دارای ماهیتی صرفاً اقتصادی باشند. این قدرت‌ها هستند که سیاست‌های اقتصادی را در فضا (نظام جهانی) اعمال و رهبری می‌کنند و برآیند این فرآیند ژئواکونومی است که به عنوان پدیده‌ای سیال جهت پوشش دادن به فضای جدید، روابطی در نظام جهانی و روشی برای توجیه و تحلیل سیاست‌های جهانی اکثر قدرت‌های غربی در آمده است (طباطبایی، ۱۳۸۳: ۲۵).

از حیث معرفت‌شناسی برخی متخصصین مسائل راهبردی براین باورند که این موضوع به این معنا نیست که ژئواکونومی چیزی غیر از ژئوپلیتیک یا در برابر ژئوپلیتیک است بلکه ژئواکونومی جزئی از قلمرو دانش ژئوپلیتیک و یکی از اندیشه‌های نوین ژئوپلیتیک در عصر حاضر می‌باشد. البته ژئواکونومی را مانند دیگر زیرمجموعه‌های ژئوپلیتیک (ژئواستراتژی، هیدروپلیتیک و ...) نمی‌توان بحث جداگانه‌ای از مبحث مادر دانست. چرا که هر یک از این مباحث قرائت ویژه خود را از ژئوپلیتیک ارائه می‌دهد. یعنی آنجا که اقتصاد انگیزه رقابت‌های قدرتی است ژئوپلیتیک قرائتی اقتصادی از شرایط موجود را ارائه می‌دهد و جنبه ژئواکونومیک به خود می‌گیرد (مجتهد زاده، ۱۳۸۳: ۵۴).

بنابراین ژئواکونومی اثرگذاری عوامل یا زیربناهای اقتصادی در محیط کشوری، منطقه‌ای و جهانی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و رقابت‌های قدرتی و اثرگذاری این عوامل در ساختار شکل‌گیرنده ژئوپلیتیک منطقه‌ای یا جهانی را مورد مطالعه قرار می‌دهد (همان: ۱۳۰).

راهبرد ژئواکونومیک انرژی در خلیج فارس

در قرن حاضر انرژی به ویژه نفت و گاز بعنوان روح ژئواکونومیک در فرآیند توسعه، تعیین امنیت و ایجاد کشمکشهای منطقه‌ای و بین‌المللی نقش آفرین شده است. باتحول گفتمان سستی ژئواستراتژیک به گفتمان نوین، انطباقی بین قلمروهای ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک در دهه‌های اخیر و ایفای نقش برتر اقتصاد بر مسائل نظامی در عرصه مناسبات جهانی، نفت به عنوان خون صنعت مدرن هم‌اکنون مهم‌ترین و اجتناب‌ناپذیرترین ماده خام در تمدن صنعتی جهان در مقایسه با سایر عوامل قدرت از جایگاه بالاتری برخوردار شده است (رحیم‌پور، ۱۳۸۱: ۵۸). در این دوره انرژی از صورت کالای اقتصادی خارج شده و به صورت یک کالای با ارزش استراتژیک تبدیل شده است.

انرژی نیاز مبرم جهان ما در قرن بیست و یکم است، لذا کشمکش و رقابت برای کسب منابع انرژی هیدروکربنی، بین قدرت‌های بزرگ به منطقه ژئواکونومیک خلیج فارس سرایت خواهد کرد. از سوی دیگر کشورهای شرقی و غربی که روند توسعه رو به رشدی در پیش دارند، بر سر تضمین امنیت انرژی تلاش می‌کنند. با نگاهی به نقشه منابع انرژی جهان این واقعیت آشکار می‌شود که بیش از ۷۰ درصد ذخایر نفت و گاز جهان در هارتلند انرژی واقع شده است. به نظر می‌آید مؤلفه‌های ذیل در شکل دادن به پدیده ژئواکونومی انرژی نقش مهمی را دارا هستند: ۱- نقش بی‌بدیل اقتصاد در مناسبات میان قدرت‌های جهانی؛ ۲- نقش ذخایر انرژی به عنوان نیروی محرکه اقتصاد جهانی؛ ۳- رقابت قدرت‌ها برای دسترسی و نفوذ در کانون‌های انرژی؛ ۴- دستیابی به انرژی‌های ارزان و سازگار با محیط زیست؛ ۵- موقعیت مناسب جغرافیایی از حیث ارتباطی (زمینی، دریایی و هوایی) و سهولت دسترسی به منابع و مکانهای دارای این منابع (زارعی، ۱۳۹۱: ۳۴).

مطالعات مختلف حاکی از آن است که منابع هیدروکربوری تا سال ۲۰۵۰ هم چنان به عنوان مهم‌ترین و عمده‌ترین منبع تأمین انرژی باقی خواهد ماند. همه کارشناسان امور انرژی جهان بر این باورند که در کوتاه مدت و میان مدت امکان جایگزین یافتن برای نفت و گاز، پرهزینه و غیر اقتصادی خواهد بود (Jong, 2009: 16).

پیش‌بینی گروه BP (British Petroleum) تا سال ۲۰۳۰ افزایش میزان تقاضای مصرف انرژی جهان ۸۳٪ خواهد بود. از این رو در قرن بیست و یکم منابع تأمین انرژی و مسیرهای انتقال انرژی هیدروکربنی، اعتبار ویژه‌ای پیدا کرده است. در این دوره، مفاهیم امنیت انرژی، ذخایر راهبردی، منابع نفتی، تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان نفت و امنیت خطوط انتقال نفت جایگاه خاصی یافته‌اند.

به نظر می‌رسد منابع انرژی به عنوان یکی از مهم‌ترین متغیرهای ژئوپولیتیکی در نظام سیاسی کنونی جهان در تعاملات بین‌المللی میان کشورها و نیز کنترل منابع تولید و مسیرهای

انتقال انرژی، نظارت بر تنگه‌های استراتژیک و تکنولوژی و ابزارهای تولید، فن‌آوری و انتقال و حتی مصرف انرژی برای حفظ سیادت جهانی و منطقه‌ای، جملگی دارای ابعاد مکانی، فضایی و یا جغرافیایی است و به همین اعتبار، انرژی را به موضوع رقابت ژئوپلیتیکی منطقه‌ای و بین‌المللی مهمی تبدیل نموده است؛ زیرا انرژی و تمام ابعاد و جنبه‌های آن وابسته به سه پارامتر جغرافیا، قدرت و سیاست می‌باشد (prohibit chit, 2003).

خلیج فارس به لحاظ موقعیت ممتاز جغرافیایی و قرار گرفتن در مسیر خطوط دریایی اقیانوس هند، دریای عمان، دریای سرخ و دریای مدیترانه و اتصال آبهای آن به سواحل ایران، بین‌النهرین (عراق) و شبه جزیره عربستان، از قدیم‌الایام نقش بسزایی در همکاری، رقابت و کشمکش اقتصادی میان شرق و غرب سهم داشته است. امروزه بخش بزرگی از تولیدات قابل صدور ذخایر انرژی در منطق هلال استراتژیک خلیج فارس - دریای خزر قرار دارد و اهمیت این مناطق ژئواکونومیک به دلیل سیر نزولی ذخایر نفت و گاز سایر مناطق جهان رو به افزایش است (زارعی، ۱۳۹۱: ۶۷).

خلیج فارس به لحاظ نظریه‌های ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی، بین‌المللی‌ترین منطقه دنیاست که به خاطر منابع انرژی، فضای ژئوپلیتیکی جایگاه مهمی را برای ایفای نقش بازیگران در قالب همکاری، رقابت، کشمکش و منازعه فراهم می‌سازد. بدین سان، حضور مداوم قدرت‌ها و بازیگران جهانی موجب گردیده تا خلیج فارس در کانون اهمیت جهانی قرار بگیرد. آمار و ارقام نشان از این دارد که کانون و مرکزیت تولید نفت جهان کاملاً از شمال به جنوب تغییر کرده است. علائم این تغییر در پیش‌بینی استخراج جهانی در دپارتمان انرژی آمریکا هویدا است. بر این اساس در سال ۱۹۹۰ تولیدکنندگان شمالی ۳۹٪ کل تولید جهانی نفت را در اختیار خود داشتند، اما این سهم در سال ۲۰۳۰ به میزان ۲۴٪ خواهد رسید در حالیکه سهم خلیج فارس و دریای خزر از ۴۴٪ در سال ۱۹۹۰ به ۵۷٪ در سال ۲۰۳۰ ارتقا خواهد یافت (Klare, 2009, 44).

طبق ارزیابی که بریتیش پترولیوم در سال ۲۰۱۲ انجام داده، کل ذخایر اثبات شده نفت در جهان، حدود ۱۶۵۳ میلیارد بشکه برآورد شده است که حدود ۷۹۵ میلیارد بشکه آن در منطقه خلیج فارس قرار دارد، این مقدار معادل ۶۱٪ از کل ذخایر نفت جهان را داراست که بدون شک اهمیت آن در آینده به دلیل کاهش تولید نفت جهانی و نیز، ارزان و کم هزینه بودن تهیه و بهره‌برداری از نفت این منطقه، افزایش خواهد یافت (BP statistical review, 2012).

اما در کنار این اهمیت و موقعیت ممتاز، متأسفانه این منطقه در طول صد سال اخیر بحران‌ها و تنش‌های فراوانی را پشت سر گذاشته است. دخالت و حضور قدرت‌های بزرگ بخصوص آمریکا در ترتیبات امنیتی و نظامی آن، وجود اختلاف مرزی و ارضی فراوان بین کشورهای ساحلی و نبود مکانیسمی برای رسیدن به یک نظام امنیتی مشترک، از جمله مهمترین مواردی است که باعث شده تا نه تنها همگرایی حاصل نشود، بلکه شاهد روند واگرایی میان کشورهای این منطقه باشیم (امامی، ۱۳۸۵ : ۲۳۴).

به نظر می‌رسد مناطق ژئواکونومیک نفت خیز دنیا (خلیج فارس، خزر و شمال آفریقا) منطبق بر جغرافیای بحران‌های مداوم در گذشته و حال حاضر است (Energy Security, 2012: 1).

علیرغم تلاش‌های گسترده برای دست یابی به انرژیهای نوین، انرژیهای فسیلی هم چنان جهت تأمین نیاز صنایع غیر قابل چشم پوشی می‌باشند. از این رو منطقه ژئواکونومیک خلیج فارس جهت تأمین منابع نفت و گاز جهان دارای اهمیت و منزلت ویژه‌ای برای سبد انرژی کشورهای جهان خواهد بود. امروزه تجارت انرژی ۱۴٪ تجارت جهانی را به خود اختصاص داده است. وابستگی متقابل در درون سیستم بین‌المللی انرژی در حال افزایش است، موضوعی که در این میان کاملاً واضح است، رشد فزاینده مصرف در تجارت انرژی می‌باشد (umlach, 2008 : 174).

بدون تردید، خلیج فارس یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین مناطق جهان از بعد ژئوپولیتیک و محاسبات استراتژیک بوده است و با توجه به دگرگونی‌های عمیق و جاری در سطح بین‌المللی، جنگ‌ها و درگیری‌های دو دهه اخیر، می‌توان ادعا کرد که در قرن بیست و یکم می‌رود که به صورت مهم‌ترین کانون توجه نگرش‌ها و محاسبات استراتژیک درآید و به تعبیر ژئوپولیتیک کلاسیک، هارتلند یا قلب زمین یا «فضای حیاتی خاص» نام گیرد (زارعی، ۱۳۹۱: ۳۱).

استراتژی آمریکا پس از فروپاشی شوروی تسلط هر چه بیشتر بر منابع نفتی و کنترل مسیرهای انتقال آزاد انرژی به بازارهای مصرف و بطور مستقیم کنترل اقتصاد جهان سرمایه داری بوده است. کارشناسان مسائل استراتژیک براین عقیده‌اند که، اگر آمریکا برنفت خلیج فارس تسلط نیابد قدرت این کشور برای مناطق کلیدی در سایر نقاط جهان نیز شدیداً کاهش می‌یابد و بازی قدرت جهانی را به سایر بدیل‌ها نظیر اتحادیه اروپا و چین ناخواسته واگذار خواهد کرد (برژنسکی، ۱۳۸۶: ۳۲۰).

این قلمرو ژئواکونومیکی جهان تقریباً دو سوم ذخایر اثبات شده نفت و یک سوم ذخایر گاز طبیعی جهان را در اختیار کشورهای این منطقه قرار داده است و اگر ذخایر انرژی حوضه دریای خزر را نیز به ذخایر انرژی خلیج فارس اضافه کنیم، در حدود ۷۰ درصد ذخایر تثبیت شده جهانی نفت و بیش از ۴۰ درصد از منابع گاز طبیعی آن در داخل منطقه‌ای تخم مرغ شکلی از جنوب روسیه و قزاقستان تا عربستان سعودی و امارات متحده عربی محصور گردیده است (کمپ، ۱۳۸۳: ۳۸۹).

از تحولات عمده دیگر در روندهای بازار نفت جهان، شتاب گرفتن مصرف جهانی نفت بویژه در کشورهای در حال توسعه آسیایی است. برآوردها حاکی از آن است که تقاضا برای نفت در جهان درحال توسعه سه برابر سریعتر از جهان توسعه‌یافته است و انتظار می‌رود از ۴۳ درصد کل مصرف جهانی نفت تا سال ۲۰۲۰ به ۵۵ درصد افزایش یابد.

باید توجه کرد که منابع عظیم نفت و گاز این منطقه با کشورهای صنعتی یا در حال صنعتی شدن نظیر هند، چین، ژاپن، بزرهای آسیا (سنگاپور، کره جنوبی، هنگ کنگ، تایوان)، در شرق و کشورهای صنعتی اروپایی در طرف غرب احاطه شده است. اما آن چه حائز اهمیت است، توسعه صنعتی کشورهای جنوب و جنوب شرق آسیا همزمان با قدرت‌مند شدن آنها در عرصه بین‌الملل و در مقام بازیگران قدرت‌مند در عرصه جهانی است. از این رو، دسترسی آسان کشورهای هند و چین به مراکز انرژی خلیج فارس و به خصوص ایران، بیش از پیش مورد توجه آنها قرار گرفته است (موسوی شفاپی، ۱۳۹۰: ۴۳).

منطقه خلیج فارس و کشورهای پیرامون آن در واقع به دلیل بر خورداری از بیشترین ذخایر انرژی طبعاً از بالاترین قابلیت‌ها در تأمین انرژی چین و باسختگویی به نیازهای استراتژیک این کشور برخوردارند. چینی‌ها با درک این موضوع در سال‌های اخیر تلاش‌های وسیعی برای ارتقاء روابط با کشورهای نفتی این منطقه، به ویژه کشورهای اصلی انجام داده‌اند تا در پرتو آن بتوانند سهم خود را از ذخایر این منطقه هرچه بیشتر افزایش دهند (واعظی، ۱۳۸۹: ۶۷).

یکی از ویژگی‌های بسیار مهم خلیج فارس افزایش منابع آن بطور ماهیانه و سالیانه است، بطوریکه ظرفیت منابع انرژی خلیج فارس از سال ۱۹۵۰ تا کنون بیش از ۸ برابر شده است و هنوز بخش مهمی از منطقه بخصوص در ایران و عراق مورد اکتشافات معدنی و زمین‌شناسی قرار نگرفته است (BP statistical review, 2012).

بر اساس آمار موجود، میزان تقاضای جهانی برای نفت از سال ۲۰۱۰ تا سال ۲۰۲۵ سالانه ۹/۱ درصد افزایش خواهد یافت و از ۹۴/۶ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۱۰ به ۱۱۹/۲ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۲۵ افزایش خواهد یافت که بیشترین رشد طی این دوره به ترتیب مربوط به کشور چین، هند، روسیه، آمریکای شمالی و کشورهای اروپایی و پاسیفیک خواهد بود. برای تأمین این حجم از تقاضای انرژی بویژه در بخش نفت و گاز

اهمیت راهبردی منطقه خلیج فارس طی بیست سال آینده افزایش خواهد یافت. خلیج فارس در آینده منبع تولید ۴۰٪ نفت جهان و خاستگاه ۸۰۰ میلیارد دلار سرمایه گذاری بین‌المللی است. این منطقه در بزرگ‌ترین شاهراه استراتژیکی و ارتباطی جهان یعنی آسیا، اروپا و آفریقا قرار گرفته است. بنابراین تسلط بر آن به معنی دارا بودن موقعیت جهانی به ویژه به هنگام رویارویی با دشمنان احتمالی و یا دست کم ممانعت از انزوای استراتژیک تلقی می‌شود (موسوی شفاپی، ۱۳۹۰: ۱۷۸).

براساس پیش‌بینی اغلب متخصصین نفت، حداقل تا ۲۵ سال آینده نگاههای سیاسی، اقتصادی، استراتژیکی و امنیتی جهانی بطور مستمر به منطقه ژئواکونومیکی خلیج فارس خواهد بود، اگر چه روسها، آمریکاییها و اروپاییها تلاش مضاعفی نمودند تا جایگزینی برای خلیج فارس در صحنه رقابت انرژی جهان بیابند و با استخراج نفت روسیه و حوزه خزر اهمیت این منطقه ژئواکونومیکی بی‌بدیل جهان را بکاهند، اما بعد از آنکه دریافتند کل ذخایر انرژی منطقه خزر از ۳۰ میلیارد بشکه تجاوز نمی‌نماید و این مقدار حتی با یک حلقه چاه در منطقه خلیج فارس برابری نمی‌کند، یکبار دیگر جایگاه جهانی خلیج فارس در معادلات انرژی و اهمیت آن در آینده صنایع جهان مشخص و مبرهن گردید. میدان‌های نفتی خلیج فارس از نظر میزان ذخایر نفتی به میدان‌های غول پیکر نفتی که حداقل در ابتدا ۵۰۰ میلیون بشکه نفت دارند و میدان‌های ابر غول پیکر که در ابتدا حداقل ۵ میلیارد بشکه نفت دارند تقسیم می‌کنند. در این میان ۹ میدان از ۱۰ میدان غول پیکر نفتی و ۲۸ میدان از ۳۳ میدان ابر غول پیکر نفتی در خلیج فارس قرار دارند. میدانی نظیر «قوار» با ۶۰ میلیارد بشکه، «صفانیه» با ۴۰ میلیارد بشکه و میدان یاهوت با ۱۵ میلیارد بشکه نفت، تا شصت سال آینده می‌توانند بدون وقفه به جریان تولید خود ادامه دهند (امامی، ۱۳۸۵: ۱۱۰).

حال آنکه منابع نفتی آمریکا در سال ۲۰۱۱ به کمتر از ۲۷ میلیارد بشکه رسید. نکته قابل توجه اقتصادی دیگر هزینه بهره برداری و استخراج نفت است که در خلیج فارس برای هر بشکه حدود ۱ دلار هزینه دارد و حال آنکه این رقم برای آلاسکا ۷ دلار و فلوریدا ۵/۵ دلار است (مجته‌زاده ۱۳۸۶: ۲۳۴).

موضوع مهم دیگری که از نظر ژئواکونومی، حائز اهمیت است، روند رو به رشد گاز طبیعی در سبد انرژی جهان و نیازهای فزاینده بخش انرژی کشورهای هند و چین به گاز طبیعی برای دستیابی به رشد اقتصادی دو رقمی و سرمایه‌گذاری و دسترسی آنها به ذخایر گازی خلیج فارس، به خصوص میدان گازی پارس جنوبی است که نقش خلیج فارس را بیش از گذشته در کانون مناسبات ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی جهان قرار می‌دهد. با کشف ذخایر عظیم گازی جدید به خصوص در عراق و سایر کشورهای این منطقه و رشد فزاینده مصرف گاز در جهان و به خصوص کشورهای جنوب و جنوب شرق و شرق آسیا، مرکزیت انرژی خلیج فارس در جهان افزایش یافته و به عنوان کانون مناسبات ژئواکونومی جهانی قلمداد می‌شود. بر اساس گزارش مؤسسه اطلاعات انرژی، ذخایر گاز جهان که دومین منبع انرژی به خصوص انرژی جایگزین نفت پیش بینی می‌شود که با رشد تولید سالانه ۱/۶٪ به ۱۵۲/۷ تریلیون فوت مکعب در سال ۲۰۳۰ خواهد رسید. از ۱۷۸/۳ تریلیون متر مکعب کل ذخایر گاز طبیعی شناخته شده جهان ۷۳/۲ تریلیون متر مکعب در منطقه خلیج فارس یعنی معادل ۲۵۱۶/۴ تریلیون فوت مکعب برابر ۴۱٪ ذخایر گاز طبیعی جهان است. در قرن فراروی، گاز طبیعی به عنوان سوخت مناسب و ماده اولیه صنایع پتروشیمی اهمیت استراتژیک یافته است. صنایع پتروشیمی طیف وسیع و گسترده‌ای از کالاهای مصرفی و اساسی را تولید می‌کند (Lawrence, 1991: 3).

وجود ذخایر گازی در منطقه ژئواکونومیک خلیج فارس می‌تواند نقش بسیار مهم و حساسی را در آینده اقتصاد جهانی ایفا نماید و نگاههای دولت مردان و قدرتهای فرا

منطقه‌ای و منطقه‌ای را حداقل یک قرن به سوی خود جلب و جذب نماید. به نظر می‌رسد خلیج فارس از دو بعد عمده مورد توجه قدرت‌های جهانی است. اول انرژی که همچنان نقش محوری خود را در اقتصاد جهانی حفظ نموده است و تا چهار دهه آینده نیز این نقش همچنان استمرار خواهد یافت. دوم موقعیت ارتباطی ممتازی که جغرافیای خلیج فارس را به کانون و نقطه ثقل شاهراه ارتباطی جهان مبدل کرده است.

لازم به یادآوری است که، حدود ۲۴ میلیون بشکه نفت در روز توسط کشورهای حوزه خلیج فارس تولید می‌شود که تقریباً ۲۷٪ از کل تولید نفت جهان را تشکیل می‌دهد. اداره اطلاعات انرژی آمریکا برآورد کرده است که تا سال ۲۰۲۵ کشورهای حوزه خلیج فارس ۴۴/۴ میلیون بشکه نفت در روز به جهان صادر خواهند کرد، یعنی دو برابر صادرات کنونی آنان خواهد بود (دولت شاهی، ۱۳۸۹: ۷۲).

باتوجه به میزان صدور نفت امروز این منطقه از تنگه هرمز که تقریباً ۱۵ الی ۱۶ میلیون بشکه می‌باشد در دو دهه آینده اهمیت استراتژیکی و ژئوپولیتیکی خلیج فارس دو چندان خواهد شد. از این‌رو، کشمکش و رقابت بر سر دست‌یابی به منابع نفت منطقه با توجه به رشد اقتصاد جهانی و درخواست روز افزون برای این منبع انرژی فزونی خواهد گرفت و اهمیت ژئواکونومیکی حوزه خلیج فارس و وزن استراتژیکی کشورها با توجه به منابع و ذخایر انرژی و قدرت تأثیرگذاری آنان در عرصه بین‌المللی افزایش می‌یابد. به همین علت بی‌دلیل نیست که این منطقه بیش از هر منطقه ژئواکونومیکی دیگر در معرض سلطه‌گری و دخالت‌های بیگانگان قرار می‌گیرد (Kalabers, 1998: 30).

اهداف راهبردی و نظامی آمریکا در خلیج فارس

با سقوط حکومت پهلوی در سال ۱۳۵۷ و استقرار نظام جمهوری اسلامی تصویر امنیتی خلیج فارس یکسره دگرگون شد و آمریکا را به تغییر در راهبرد خود در خلیج فارس

فراخواند. در سطح بین‌المللی، خروج ایران از پیمان امنیتی سنتو و به دنبال آن الحاق به جنبش عدم تعهد و از بعد داخلی لغو پاره‌ای از قراردادهای تسلیحاتی گران قیمت به خصوص با آمریکا، کاهش هزینه‌های نظامی و اخراج مستشاران نظامی این کشور، باعث ناتمام ماندن طرح‌های امنیتی آمریکا در خلیج فارس شد. به خصوص اشغال نظامی افغانستان توسط شوروی و نزدیک شدن به کانون انرژی جهان، نگرانی آمریکا از در خصوص خلیج فارس دو چندان شد.

بنابراین، راهبرد امنیتی آمریکا در مقابل وضعیت جدید در خلیج فارس و مناطق مجاور آن بر تقویت حضور نظامی و احداث پایگاه‌های جدید در اقیانوس هند (دیه گوگاریسیا)، تشکیل نیروهای واکنش سریع و تأسیس یک چارچوب امنیتی جدید در خلیج فارس و خاورمیانه با تکیه بر پاکستان، ترکیه، مصر و اسرائیل متمرکز شده بود که به دکتترین کارتر (پیام اتحاد) نیز معروف است (زارعی، ۱۳۹۱: ۷۶).

بر اساس دکتترین ریگان که به «کمان کنترلی» معروف بود، آمریکا در اوایل این دوره استراتژی نظامی خود را در قبال تأمین امنیت خلیج فارس در صورت حمله نظامی شوروی، طرح عملیاتی خط دفاعی برای مقابله با نیروهای شوروی در کوه‌های غربی ایران بود که به استراتژی زاگرس در استراتژی‌های نظامی معروف بود. طبق این طرح نیروهای آمریکایی باید در ارتفاعات زاگرس جلوی پیشروی نیروهای شوروی را به داخل خوزستان و سایر نواحی نفت خیز خلیج فارس سد نمایند و در صورت عدم موفقیت در برابر نیروهای شوروی، مذاکراتی میان دو ابرقدرت صورت پذیرد تا حداکثر منافع آمریکا در منطقه تأمین گردد. در دوره ریگان پیش از طرح امنیتی آمریکا در خلیج فارس، شورای همکاری خلیج فارس شکل گرفت ولی آمریکا همچنان با تقویت نیروهای واکنش سریع، خود عهده دار تأمین امنیت در منطقه بود. بر این اساس، نیروهای واکنش سریع بر اساس توصیه و ابتکار دولت ریگان از ۲۲۰۰۰۰ نفر به ۴۶۰۰۰۰ نفر افزایش یافت. پنتاگون طرح

تقویت نیروهای دریایی، هوایی و زمینی را به دولت ارائه نمود و تعداد این نیروها به ۳۰۰۰۰۰ نفر رسید. طراحان پنتاگون گذشته از ملاحظات نظامی خاص خود از اواسط دهه هفتاد به بعد به تأسیس پایگاه‌های زمینی، دریایی و تأسیسات هوایی در داخل و اطراف خلیج فارس علاقه مند بودند و بر این عقیده بودند که سیاست جنگی در منطقه به اهداف بلند مدت آنان جامه‌ی عمل می‌پوشاند (الهی، ۱۳۸۹: ۲۷۵).

آمریکا جنگ خلیج فارس، بحران در روابط اعراب و اسرائیل و مساله افغانستان را بهانه‌ای برای افزایش حضور نظامی در خلیج فارس و مناطق پیرامون آن قرار داده است. اسنادی چون «راهبرد امنیت ملی آمریکا» در سال ۱۹۹۴، «راهبرد آمریکا در خاورمیانه» در ۱۹۹۵، «راهبرد حفظ صلح و ثبات در خاورمیانه» در ۱۹۹۷، «گزارش دفاعی» در همان سال و «گزارش دفاعی» وزارت دفاع آمریکا پس از حوادث یازدهم سپتامبر، همگی نشان دهنده تصمیم آمریکا به ادامه حضور قدرتمند در خلیج فارس است. آمریکا از این حضور نه تنها برای اهداف نظامی بلکه برای دستاوردهای اقتصادی نیز بهره می‌برد (امامی، ۱۳۸۵: ۱۱۲).

دکترین بوش پدر؛ براساس تقویت حضور آمریکا در منطقه و تحکیم روابط دوجانبه با همه دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس بنا گردید. عملیات طوفان صحرا راه حل «صلح از طریق قدرت» را از دست اعراب خارج ساخت و پیروزی قاطع نظامی، توازن قوای منطقه‌ای را به کلی دست خوش تغییر نمود. جنگ خلیج فارس واکنش‌های قابل انتظار در داخل آمریکا را برانگیخت و از آن جمله محرکی بود که به لحاظ سنتی توانست طیف وسیعی را در پشتیبانی مالی برای حفظ قدرت نظامی آمریکا در دنیا و بویژه خلیج فارس فراهم کند. از دیدگاه رؤسای جمهور آمریکا نیکسون - بوش منطقه خلیج فارس به علت منافع اقتصادی - راهبردی و حتی شخصی اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده است. حفظ و دسترسی به نفت خلیج فارس برای آمریکا یک ارزش حیاتی دارد و بروز هرگونه خدشه در جریان خروج نفت از این منطقه،

برای صنعت نفت آمریکا فلج کننده و برای متحدین آمریکا (اتحادیه اروپا و ژاپن) کشنده محسوب می‌شد (زارعی، ۱۳۹۱: ۷۹).

بنابراین، این استدلال از ابتدای جنگ خلیج فارس تاکنون وجود داشته که تا زمانی که غرب به نفت خلیج فارس شدیداً وابسته است باید قابلیت خود را برای دفاع از دوستانش در منطقه حفظ نماید.

بعد از عملیات طوفان صحرا آمریکا به دنبال ایجاد یک سیستم امنیتی نوینی بوده که تاکنون نیز از این سیستم تبعیت نموده است. این سیستم عبارت است از تأمین مسئولیت امنیت تعدادی از کشورهای کوچک با موقعیت استراتژیکی و در محدوده‌ی یک منطقه حیاتی بوسیله آمریکا از طریق فراهم ساختن و حمایت سیاسی، مالی و... تا بتواند در صورت بروز هر نوع تهدیدی به عنوان ضامن خارجی امنیت آن کشورها را به راحتی تأمین نماید. در سیستم مذکور تأسیس یک مرکز فرماندهی منطقه‌ای فراگیر و شبکه دفاعی مشترک بین آمریکا و کشورهای عرب منطقه‌ای باضافه قراردادهای امنیتی دوجانبه میان هر کشور منطقه و آمریکا ضروری است. در این نظام امنیتی از دیدگاه عملیات نظامی نیاز به تجمع نیروی نظامی دائمی در منطقه خلیج فارس و بالا بردن هزینه‌های نظامی نیست، بلکه همواره یک گروه ضربتی کافی است. این استراتژی براین اساس بنا شده است که آمریکا نیازمند به پشتیبانی مداوم به قدر کافی و تجهیزات نظامی کارآمدی است که در کشورهای متحدش ذخیره شده باشد تا بتواند نیروهای خود را در شرایط اضطراری سازماندهی و آماده عملیات نماید. از زمان فرماندهی ژنرال شوارتسکف تاکنون استراتژی فرماندهی آمریکا در خلیج فارس بر پایه پنج اصل قرار دارد:

- ۱ - حضور مستقیم نظامی؛
- ۲ - ارائه کمک‌های امنیتی به کشورهای حوزه خلیج فارس؛
- ۳ - برگزاری رزمایش مشترک؛

۴ - اعزام نیرو؛

۵- آمادگی برای نبرد (شوارتسکف، ۲۰۰۵).

بطور کلی در دهه نود، مهمترین راهبرد کشورهای حوزه خلیج فارس تمرکز ارتباطشان با قدرت‌های غربی بویژه آمریکا بوده است. تردیدی نیست که جنگ خلیج فارس باعث شد سلطنت‌های منطقه به آمریکا به عنوان متحد اصلی خود در دو بعد نفت و ثبات سیاسی بنگرند. در این دهه کویت، بحرین، عمان و قطر و امارات عربی متحده پیمان‌های نظامی - دفاعی با آمریکا امضاء کردند، هر چند بحرین از زمان جنگ دوم جهانی، عمان اوایل ۱۹۸۰، کویت و قطر از سال ۱۹۹۰ به بعد تسهیلات بندری و نظامی در اختیار این کشور قرار داده اند. منطقه خلیج فارس از گزینه‌های اصلی آمریکا برای اجرای اهداف و تثبیت حضور خود در محیط کلان و بسیارگسترده‌ای است که بین غرب آسیا تا شرق آفریقا گسترش یافته و با اروپا نیز در تماس است. علاوه بر این، این منطقه از دو بعد دیگر نیز اهمیت دارد: بعد ژئواکونومیکی (منابع سرشار نفت و گاز) و بعد دینی - اسلامی که منافع آمریکا را به چالش کشیده‌اند (Lawrence, 1991: 6).

ناگفته پیداست که حضور محسوس و پر رنگ آمریکا در خلیج فارس عامل مهم و تحریک کننده‌ای برای جمعیت مسلمان منطقه تلقی می‌شود. مردم کشورهای حوزه خلیج فارس همانند سایر کشورهای جهان عرب به صورت بنیادین با سیاست‌های کاخ سفید در باره‌ی منطقه مخالف هستند و معتقدند این سیاست‌ها ضد اعراب و مسلمانان است. در این منطقه احساسات ضد آمریکایی به دلیل وخیم تر شدن منازعه اسرائیل و فلسطین و شکست آمریکا در پیشبرد روند صلح در حال افزایش است (موسوی شفاپی، ۱۳۹۰: ۴۵).

دکترین بوش پسر؛ که با اشغال افغانستان آغاز گشت توانست بطور هم زمان دو هدف را تحقق بخشد؛ از یک طرف منزوی کردن نیروهای شمال و جنوب آسیایی از مهم‌ترین منطقه نفتی جهان یعنی آسیای مرکزی و غرب آسیا (خلیج فارس)، از سوی دیگر،

دورکردن آمال و فزون طلبی‌های دول آسیایی دیگر مثل چین، روسیه، ایران، پاکستان و هند که به دنبال ایفای نقش استراتژیک منطقه‌ای یا جهانی هستند و همچنین انتخاب عراق به عنوان هدف بعدی که از طریق آن بتواند همه کشورهای خاورمیانه را تحت کنترل خود قرار دهد. این سناریو به نوعی می‌توان گفت نسخه تعدیل شده و به روز شده نظریه ماهان و مکیندر بود. بدون شک سیطره بر منابع نفتی جهان اسلام، از مالزی در شرق گرفته تا موریتانی در غرب، از جمهوری‌های آسیای مرکزی در شمال تا دولت‌های غرب آفریقا در جنوب، منابع نفتی قلمرو خزر - خلیج فارس و منابع نفتی سودان و نیجریه را در بر می‌گیرد. هدف دوم این کشور تلاش برای سیطره بر منطقه حائل میان شرق دریای مدیترانه و منطقه خلیج فارس به منظور جلوگیری از اتحاد اقوام عربی، فارس و ترک مسلمان در برابر طرح مذکور است (امامی، ۱۳۸۵: ۵۹).

راهبرد آمریکا در دهه‌ی فرا رو، حضور مستمر نیروهای نظامی این کشور در خلیج فارس و تقویت و توسعه‌ی پایگاه‌های نظامی خود در کشورهای پیرامون خلیج فارس و انعقاد و تجدید پیمان‌های دفاعی با این کشورهاست. حضور مستقیم آمریکا در خلیج فارس به مفهوم حمایت و پشتیبانی همه جانبه از سیاست‌های خود و هم پیمانانش علیه تغییر و تحولاتی است که احتمال بروز آن را می‌دهد. در شرایط کنونی نقش آمریکا در منطقه خلیج فارس با توجه به مصرف رو به تزاید نفت در بیست سال آینده در اقتصاد این کشور و وابستگی اروپا به نفت که به میزان ۷۰٪ در سال ۲۰۳۰ خواهد رسید، جدی و کاملاً انحصاری خواهد بود. در مجموع اهمیت خلیج فارس برای آمریکائیان از آن جهت دارای اهمیت و اعتبار بین‌المللی است که:

- ۱- منطقه خلیج فارس دارای بزرگترین ذخایر نفت است؛
- ۲- خلیج فارس به لحاظ استراتژیک، دنباله اقیانوس هند است؛
- ۳- خلیج فارس با درگیری‌های اعراب و اسرائیل پیوند خورده است؛

- ۴- احساس خطر از ناحیه اسلام سیاسی در کشورهای منطقه و روند روزافزون آن؛
- ۵- وابستگی چرخ صنعت غرب به امنیت ترانزیت نفتی در این منطقه؛
- ۶- ممانعت از کنترل و سلطه سیاسی و نظامی هر قدرت متخاصم با آمریکا؛
- ۷- حفظ ثبات و استقلال کشورهای منطقه خلیج فارس؛ ۸- محدود کردن تهدیدهای بنیادگرایان اسلامی؛
- ۹- حفظ روابط دوستانه با کشورهای میانه روی عرب؛
- ۱۰- جلوگیری از گسترش نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه (زارعی، ۱۳۹۱: ۲۴۵)، (فونتن، ۱۳۷۶: ۴۵۰).

کوتاه سخن اینکه، اقدامات آمریکا بویژه در سال‌های اخیر در دور ساختن سایر بازیگران خارجی از خلیج فارس امری طبیعی است و تشابه زیادی به سیاست انگلستان در قرون ۱۸ و ۱۹ م دارد، همچنان که آمریکا به راهبرد خروج اروپا، عدم نزدیکی چین و دور نگه داشتن روسیه از این منطقه ادامه می‌دهد در خلیج فارس و مناطق پیرامونی آن برای حضور نظامی اهمیت بیشتری قائل می‌شود. از مجموع اظهارنظرهای فوق‌الذکر چنین نتیجه‌گیری می‌شود که هدف‌های عمده آمریکا در خلیج فارس اهداف اقتصادی، استراتژیکی و در نهایت سیاسی است (سریع‌القلم، روزنامه شرق، ۱۳۹۱).

راهبرد قدرت‌های اروپائی در خلیج فارس

هر چند قبل از قرن نوزدهم سیاست‌های استعماری اروپائیان توسط پرتغال، اسپانیا و هلند در جهان از جمله خلیج فارس دنبال می‌شد، اما بیشترین تأثیر گذاری خلیج فارس چه از بعد دولت سازی و چه از بعد امنیتی و ایجاد پایگاه‌های نظامی در میان قدرت‌های بزرگ از طریق انگلستان صورت گرفته است (الهی، ۱۳۸۹: ۱۳۴).

با بررسی تحولات نظامی سیاسی دهه‌ی ۹۰ می‌توان دریافت که سیاست اروپا در خلیج فارس شکل نوینی از سیاست‌های استعماری در قرن گذشته است که با توجه به تحولات جدید جهانی ابعاد تازه‌ای به خود گرفته است. اروپا به این اصل مهم سیاسی نظامی واقف است که در صورتی می‌تواند امپراطوری گذشته‌ی خود را در جهان احیا نماید که بتواند در قالب یک قدرت برتر در جهان امروزی نقش مستقلی را بر عهده گیرد، بدون شک از نظر اروپا یکی از مهم‌ترین مناطق ژئواستراتژیکی و ژئواکونومیکی بی‌بدیل جهان خلیج فارس است (حافظ نیا، ۱۳۸۹: ۱۹۹).

اتحادیه اروپا از مناطق پر مصرف انرژی جهان در قرن بیست و یکم به شمار می‌رود. با عنایت به اینکه دوران انرژی ارزان قیمت به سر آمده است، لذا انرژی برای اتحادیه اروپا از اهمیت بالایی برخوردار است. تغییرات آب و هوایی، وابستگی شدید به واردات و قیمت‌های بالا مشکلاتی را برای اعضای اتحادیه اروپا فراهم نموده است (Klare, 2008: 12).

اتحادیه اروپا بزرگ‌ترین واردکننده نفت و گاز دنیا با حدود ۲۹٪ از کل واردات انرژی دنیا، منطقه ژئواکونومیک خلیج فارس را یکی از مناطق هدف تأمین انرژی و صدور کالا با توجه به درآمد بالای دولت‌ها و مردم، می‌داند (Umblach, 2008 : 174).

بیش از ۵۰٪ مصرف کنونی انرژی اتحادیه اروپا از طریق واردات تأمین می‌شود. با توجه به دیدگاه‌های میان مدت و بلند مدت، اتحادیه اروپا هم‌چنان افزایش واردات نفت و گاز را پیش رو خواهد داشت. با توجه به ارزیابی‌های مختلف اتحادیه اروپا ۹۰٪ نفت خام و ۷۰٪ گاز طبیعی در سال ۲۰۲۰ باید وارد نماید. از این رو این اتحادیه ناگذیر است بخش عمده‌ای از واردات خود را در درجه اول از خلیج فارس و شمال آفریقا تأمین نماید (jong, 2008 : 174).

اروپا در ابتدای هزاره سوم میلادی با مسایل و مشکلات گوناگون سیاسی، نظامی و حتی اقتصادی مواجه است. بنابراین، نوع روابط و مناسبات کشورهای اروپایی با منطقه

خلیج فارس با توجه به تجربه‌های تاریخی، عوامل ساختاری و ماهیت منافع، متفاوت و ناهمسان است. در میان قدرت‌های نظامی - سیاسی گذشته‌ی حاکم بر خلیج فارس (پرتغال، اسپانیا و هلند) انگلستان به دلیل سلطه‌ی طولانی و تأثیرگذاری و نقش آفرینی مؤثر در منطقه به مدت سه قرن (۱۸، ۱۹ و ۲۰) در ابعاد نظامی، سیاسی و اقتصادی قابل توجه است. دو انگیزه نظامی - امنیتی و جلب منافع اقتصادی در منطقه خلیج فارس که ارتباط مستقیمی با نفت و مستعمرات سابق در آسیا دارد سبب شده است تا این کشور همچنان نقش فعالی در سیاست‌های داخلی این منطقه داشته باشد. کودتاهای آرام و بی صدا در کشورهای حوزه خلیج فارس از عمان تا قطر و امارات (از دهه ۵۰ تا ۹۰) مبین سیاست بازی‌های لندن در خلیج فارس است (Rollo, 2008: 13).

فرانسه به دلایل گوناگون از جمله رقابت و نقش آفرینی و هوشمندی تاریخی انگلستان در مناطق مستعمراتی سابق خود نتوانسته است حضور و نفوذ قابل ملاحظه‌ای در خلیج فارس بیابد آن گونه که در شمال آفریقا و در شرق مدیترانه (سوریه و لبنان) تأثیرگذار است. این کشور در سالهای اخیر تلاش گسترده‌ای برای گسترش نفوذ و حضور نظامی، اقتصادی و سیاسی در خلیج فارس نموده است. آلمان از دهه هفتاد تاکنون نگاه نسبتاً ثابتی را به خلیج فارس معطوف داشته و آن همانا توجه به نفت منطقه و بازار فروش پر رونق کالاهای تولیدی این کشور بوده و کمتر به دنبال نفوذ سیاسی و تاحدودی نظامی بوده است. مسأله اساسی و اصلی اروپا در خصوص خلیج فارس در سال‌های آتی نیاز رو به تزاید نفت و گاز این کشورها و همچنین مبادلات بازرگانی این منطقه مربوط می‌باشد. در این سالها این کشورها دیپلماسی هماهنگی را در پیش گرفته که بیشتر متکی بر دیپلماسی اقتصادی، امنیت نظامی و فروش اسلحه است. اروپا از دهه نود به بعد تمایلی به ادامه «اجماع استراتژیک» با آمریکا در منطقه خلیج فارس نداشته و حاضر نبوده است بدون قید و شرط پیروی خود را از تعهدات نظامی آمریکا دنبال و تعقیب نماید. به همین دلیل اروپا

پس از جنگ سرد و در آخرین سالهای قرن بیستم فعالیت نظامی و امنیتی خود را در خلیج فارس به نحو گسترده‌ای به طور مجزا دنبال نمود.

با این حال آینده همکاری‌ها بین اروپا و کشورهای منطقه خلیج فارس به ساختار قدرت در سطح نظام بین‌الملل و نقش آفرینی قدرت‌ها در سطح منطقه خلیج فارس بستگی دارد. می‌توان گفت، رویکرد اقتصادی اتحادیه اروپا به منطقه خلیج فارس، حضور ژئوپلیتیکی آنها را کم رنگ ساخته و از سوی دیگر نوع نگاه آنان نسبت به مسائل امنیتی سبب بی توجهی به اصلاحات سیاسی در این منطقه شده است. دلایل عمده اروپا برای همکاری با آمریکا در منطقه عبارتند از:

- ۱ - نیاز اروپا به نفت خلیج فارس؛
- ۲ - تهدیدهای عمده امنیتی برای منابع انرژی در خلیج فارس که می‌تواند منافع کوتاه مدت و دراز مدت آنها را به چالش بکشد؛
- ۳ - حضور آمریکا در منطقه که داعیه هژمونی جهانی دارد و بخش عمده وظیفه تأمین امنیت در منطقه را متعلق به خود می‌داند؛
- ۴ - وجود مخالفت‌های عمده دولتمردان آمریکا در مورد نقش اروپا در تأمین امنیت خلیج فارس و خاورمیانه که سبب می‌شود اروپا نقش گسترده تری در این چارچوب ایفا کند (زارعی، ۱۳۹۱: ۵۴).

روسیه و علائق راهبردی - تاریخی حضور در خلیج فارس

با وقوع انقلاب کمونیستی در اکتبر ۱۹۱۷ و ایجاد اتحاد جماهیر شوروی، بسط آرمان‌های مارکسیستی و شکل دادن دولت‌هایی با ویژگی خود در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس، یکی از راهبردهای پایدار از ابتدا تا دهه هشتاد میلادی و جایگزینی برای سیاست‌های استعماری گذشته روسیه تزاری بود. در این مقطع هر چند روسها در برخی از کشورهای

خلیج فارس نظیر عراق و عمان حائز موفقیت‌هایی شدند، اما به دلیل اختلافات ایدئولوژیکی و نیز گرایش شدید رهبران کشورهای منطقه خلیج فارس به جهان غرب، نتوانستند موفقیتی حاصل کنند. در عمل مناسبات مسکو با کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس تا زمان فروپاشی شوروی تغییر قابل توجهی پیدا نکرد. فروپاشی شوروی و پایان بلوک بندی‌های ایدئولوژیک و متصلب دوران جنگ سرد، فرصتی برای مسکو فراهم کرد تا به بازاندیشی سیاست‌های خود در قبال منطقه خلیج فارس دست بزند اما به رغم پدید آمدن چنین فضایی مشکلات داخلی گسترده و شرایط نابسامان سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دوران گذار، طی دهه ۱۹۹۰، مانع تعریف و اتخاذ یک دیپلماسی پویا در قبال منطقه خلیج فارس شد (صفری، ۱۳۸۹: ۲۵۵).

در این مقطع، توان سیاست خارجی روسیه بر حفظ موقعیت و نفوذ نسبی این کشور بر مناطق پیرامونی و جمهوری‌های تازه استقلال یافته متمرکز شد. با انتخاب پوتین به عنوان رئیس جمهور روسیه و افزایش قدرت سیاسی و اقتصادی این کشور در پرتو مدیریت اقتدارگرایانه او و افزایش جهانی بهای انرژی، کرملین فرصت یافت با اتخاذ یک سیاست انبساطی، حوزه‌های گسترده‌تری از جمله خلیج فارس را در دیپلماسی فعال خود در پیش گیرد. از سوی دیگر با به قدرت رسیدن نو محافظ کاران به رهبری جورج بوش در آمریکا، وقوع حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر، حمله نظامی آمریکا به افغانستان و عراق و اعلام طرح‌هایی مانند خاورمیانه بزرگ از سوی واشنگتن برای ایجاد تحولات بنیادی در منطقه خاور میانه و خلیج فارس، مسکو کوشید تا با بهره‌گیری از شکاف و اختلاف پدید آمده میان کشورهای عربی منطقه خلیج فارس به ویژه عربستان سعودی و آمریکا ریا، در راستای تحکیم موقعیت خود در منطقه گام بردارد (سنایی، ۱۳۸۸: ۱۲).

مسافرت امیرعبدالله به مسکو به عنوان نخستین سفر یک مقام سعودی به روسیه، پذیرش هیات سیاسی حماس پس از دستیابی به قدرت، سفر پوتین به امارات متحد عربی

و سفر وی به کشور عربستان سعودی، قطر و اردن که نخستین بار صورت می‌گرفت، نشانه‌های بارزی از تحولات ایجاد شده در مناسبات روسیه با کشورهای منطقه خلیج فارس به شمار می‌رود. در کلیه دیدارهای یاد شده پوتین کوشید با انتقاد از سیاست‌های یک جانبه‌گرایانه واشنگتن در سطح بین‌المللی، روسیه را به عنوان شریکی مطمئن و قابل اعتماد معرفی کند (واعظی ۱۳۸۸: ۳۷).

بسیاری از صاحب نظران بر این عقیده‌اند که پویش‌های اخیر روسیه، در واقع، کوششی برای برقراری یک تعادل سیستمی با آمریکا در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس است. به عبارت دیگر دیپلماسی خاورمیانه- خلیج فارس روسیه را در چارچوب رقابت‌های ژئوپلیتیکی با ایالات متحده تعریف می‌کند (Smith, 2007: 2).

نکته دیگری که در رفتار سیاسی روسیه در منطقه خلیج فارس قابل مشاهده است، انتقال این پیام به رهبران منطقه بوده که بر خلاف رویکرد بخشی نگر واشنگتن که تنها مناسبات با کشورهای عربی منطقه را دنبال می‌کند، مسکو توانایی و قابلیت برقراری رابطه متوازن میان ایران و کشورهای عربی و نیز جهان تشیع و تسنن را به طور هم زمان داراست. بر این اساس مسکو می‌کوشد با اتخاذ موضعی معتدل در قضیه اسرائیل و فلسطین و نیز چالش‌های ایران با کشورهای عربی منطقه بویژه در مورد مسأله هسته‌ای ایران و موضوع سوریه، مشارکت همه طرف‌ها را با مواضع و دیدگاه‌های روسیه همراه سازد (زارعی، ۱۳۹۱: ۶۷).

استراتژی روسیه و چین در خلیج فارس با توجه به برتری نظامی آمریکا و پشتیبانی ناتو و برخی از کشورهای اتحادیه اروپا، بر «موازنه قدرت نرم» مبتنی بوده است. براساس این استراتژی سیاست‌های روسیه عمدتاً مبتنی بر افزایش نفوذ و گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با منطقه خلیج فارس بود.

چین و اهمیت راهبردی خلیج فارس

جمهوری خلق چین به عنوان یک قدرت بزرگ آسیایی رو به رشد (رشد سالیانه ۷٪) جهت تأمین منافع خود در خلیج فارس از دهه ۵۰ میلادی تاکنون سیاست‌های متنوعی را اتخاذ و به مرحله اجر درآورده است. از اواخر دهه ۱۹۷۰ با اتخاذ سیاست اصلاحات و دروازه‌های باز اقتصادی در چین، روابط این کشور با همه کشورهای جهان از جمله در خلیج فارس گسترش بسیار پیدا کرد و عمان در ۲۵ مه ۱۹۷۸، امارات متحده عربی در اول نوامبر ۱۹۸۴، قطر در ۹ ژوئیه ۱۹۸۸، بحرین در ۱۸ آوریل ۱۹۸۹ و عربستان سعودی در ۲۱ ژوئیه ۱۹۹۰ با چین روابط سیاسی برقرار کردند. طی دو دهه اخیر بر اثر دستاوردهای اقتصادی چین، لزوم دستیابی به بازار فروش کالا، افزایش نیاز به منابع تامین نفت و گاز، فروپاشی شوروی و آثار منطقه‌ای آن، وقوع جنگ بین ایران و عراق، وقوع جنگ خلیج فارس و افزایش حضور نظامی آمریکا در منطقه، تشدید بحران در پیرامون خلیج فارس از جمله در فلسطین و رویدادهای پس از یازده سپتامبر در افغانستان، عصر جدیدی در مناسبات چین و منطقه گشوده شده است و پس از آن روابط با سایر کشورهای عرب حوزه خلیج فارس در برنامه مناسبات چین با کشورهای این منطقه قرار گرفت، زمینه ساز حضور آرام آرام چین به خلیج فارس را فراهم آورد (Kawac, 2010 : 12).

مبادلات تسلیحاتی یکی دیگر از متغیرهای اصلی شکل دهی به سیاست چین در خلیج فارس است. این مبادلات از اوایل دهه ۱۹۷۰، روندی رو به افزایش به خود گرفت و به تدریج چین را به یکی از تأمین کنندگان مهم تسلیحات مورد نیاز کشورهای این منطقه به ویژه کشورهای بزرگ آن تبدیل نمود. در طول جنگ ایران و عراق چین بیش از ۵ میلیارد دلار اسلحه به دو کشور فروخت. در سال ۱۹۸۵ عربستان سعودی موشک‌های بالستیک CSS-2 با قابلیت حمل کلاهک هسته‌ای و با برد ۳۰۰۰ کیلومتر را از چین خریداری کرد. در مراحل بعد ریاض موشک‌های بالستیک CSS-4 و CSS-5 را به ترتیب ۱۸۰۰ کیلومتر و ۶۰۰ کیلومتر بُرد

داشتند از چین خریداری کرد. ایران از سال ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۲ همواره یکی از کشورهای خریدار تسلیحات چینی در منطقه خلیج فارس بوده است (Blumental, 2005 : 56).

با توجه به امکانات محدود دریایی چین و وجود مشکلات در راه گسترش نیروی دریایی قدرتمند به گونه‌ای که بتواند رقابت و هم‌اوردی با آمریکا در اقیانوس هند و خلیج فارس داشته باشد، این تفکر راهبردی نزد سران پکن بوجود آمد که بهترین راه برای پیشبرد اهداف چین در منطقه خلیج فارس برقراری روابط دوستانه با دولت‌های بزرگ و کوچک ساحلی خلیج فارس بوده و دست کم حمایت لفظی از سیاست‌های این کشورها در مقابله با قدرت‌های بزرگ یکی از اهداف سیاسی این کشور بوده است. از این رو پکن عقیده دارد، زمان تقسیم جهان به حوزه نفوذ قدرت‌ها سپری شده و هر قدرت جهانی نظیر چین می‌تواند در هر حوزه‌ی مورد علاقه‌ی خود به فعالیت و مشارکت به پردازد (واعظی، ۱۳۸۸: ۲۳).

به طور کلی دولت مردان چین، منطقه خلیج فارس را ادامه سرزمین‌های پیرامونی کشور خود و دارای اهمیت ویژه در امنیت سیاسی و اقتصادی می‌دانند و راهبرد توسعه مناسبات را در دستور کار خود داده‌اند. مسأله بزرگ چین در خلیج فارس به همکاری‌های نظامی این کشور با کشورهای این منطقه باز می‌گردد. اصلاحات اقتصادی در چین مستلزم کسب ارز خارجی است که از طریق فروش اسلحه و تسلیحات نظامی از دیدگاه پکن امکان پذیر می‌باشد. به علاوه ورود چین به بازار اسلحه خلیج فارس هم زمان با کاهش بودجه نظامی این کشور و تبدیل صنایع دفاعی نظامی این کشور به صنایع نظامی پیشرفته بود که تا حدود زیادی تحقق یافت. بطور کلی مناسبات کشور چین و منطقه خلیج فارس در طول دهه گذشته تحت تأثیر عوامل منطقه ای، بین‌المللی (فشارهای آمریکا)، داخلی (مسأله سین کیانگ و مسلمانان چین و اقوام ترک اویغور)، نیاز به نفت و گاز منطقه

و فروش محصولات چینی قرارداداشته است. چین منطقه خلیج فارس را نقطه اشتراک و در عین حال تضاد منافع قدرت‌های بزرگ می‌داند (Kawac, 2010: 11).

هرچند پکن حضور آمریکا را در منطقه به خاطر نیاز روز افزون به منابع انرژی (نفت و گاز) و ادامه سلطه جویی در جهان دراز مدت می‌داند، با این حال این کشور به شدت به دنبال نفوذ و نقش آفرینی و دستیابی به جایگاهی برتر و فعال‌تر و در خور شأن و جایگاه جهانی خویش است. راهبرد چین در خلیج فارس در این عصر براساس ملاحظات زیر قرار دارد:

۱- توسعه بازار صادرات کالا، فناوری و نیروی کار؛

چین بر این نظر است که ساکنان حوزه خلیج فارس بر اثر درآمد حاصله از فروش نفت و عدم پیشرفت کشاورزی و صنعت در بیشتر نقاط آن، عمده نیازمندی‌های خود را از خارج خریداری می‌کنند و کالاهای ساخت این کشور می‌تواند به بازار مناسبی در آنجا دست یابد. نیازمندی‌های آنها به کالاهای مختلف ساختمانی، آهن و فولاد، حمل و نقل، پارچه، خودرو، دوجرخه، موتور و مواردی از این گونه زیاد است. مقررات این کشورها در زمینه‌های واردات کالا و خروج سرمایه و ارز نیز به نفع چین است. بخش مهمی از صادرات چین به منطقه را فناوری‌ها و کالاهای نظامی تشکیل می‌دهد و کارشناسان چینی خواهان افزایش آن هستند زیرا رقم صادرات چین به منطقه را بسیار کمتر از صادرات آمریکا، اروپا، ژاپن و روسیه می‌دانند. تجارت میان چین و کشورهای حوزه خلیج فارس به جز ایران در سال ۲۰۰۹ میلادی به ۳۰ میلیارد دلار رسید. نیاز منطقه به نیروی کار متخصص و نیمه متخصص، مورد توجه راهبرد چین قرار دارد و تلاش بر افزایش آنها به ویژه در عربستان، امارات و قطر صورت گرفته است؛ افزایش این نیروها در دیگر کشورهای منطقه پس از جنگ ایران و عراق و جنگ خلیج فارس قابل ملاحظه است. حضور در بازسازی منطقه را کارشناسان چینی، «جنگ پنهانی» بین قدرت‌های مختلف

خوانده‌اند که چین باید در آن نقش موثر داشته باشد. پس از پایان جنگ خلیج فارس، اولین کشوری که به رغم قطع برق در بسیاری از نقاط کویت و خطرات احتمالی در برنامه‌های بازسازی آنجا حضوری فعال یافت، چین بود و گروه ۶۳ نفری آن کشور که در ۲۳ اوت ۱۹۹۱ وارد کویت شد، اولین چاه نفت را در آنجا خاموش کرد. به طور کلی چین، منطقه خلیج فارس را از مهمترین منابع دستیابی به ارز خارجی خود می‌داند و بر افزایش حضور اقتصادی در آنجا تلاش دارد (شریعتی نیا، ۱۳۸۸: ۶۱).

۲- استمرار دریافت نفت از منطقه:

چین با توجه به پیشرفت‌های اقتصادی در سال‌های اخیر با کمبود منابع انرژی روبه رو شده و از سال ۱۹۹۳ در زمره کشورهای واردکننده نفت درآمده است. در آن سال واردات نفت چین ۹/۲ میلیون تن بود که در سال ۲۰۰۰ به ۶۰ میلیون تن رسیده است و پیش بینی می‌شود که تا سال ۲۰۲۰ به ۲۴۰ میلیون تن (بیش از واردات نفت ژاپن) برسد؛ به همین دلیل خلیج فارس از نظر تامین نفت، در سیاست خارجی چین از جایگاهی ویژه برخوردار است (Lawac, 2010: 10).

رقابت اقتصادی ژاپن در خلیج فارس

ژاپن قدرت بزرگی است که اقتصاد و مبادلات اقتصادی آن بیشتر از سایر عوامل تعیین کننده در منطقه خلیج فارس است (بوزان، ۱۳۸۸: ۳۳۰).

ژاپن وابسته ترین کشور صنعتی به نفت منطقه خلیج فارس است، چرا که حدود ۷۵٪ واردات نفت و گاز ژاپن از این منطقه تأمین می‌شود. براساس اسناد راهبردی دفاعی ژاپن، تقویت همکاری کامل با آمریکا در مناطق مختلف همچون خلیج فارس پیش بینی شده است. از سوی دیگر تمایلات کشورهای منطقه خلیج فارس به محصولات ژاپنی این منطقه را به یکی از بزرگ ترین بازارهای شرکای ژاپن تبدیل نموده است. این امر باعث

شده است تا میزان مبادلات ژاپن به این منطقه از کل صادرات این کشور به کشورهای صنعتی به غیر از آمریکا بیشتر باشد (حیدری، ۱۳۸۳: ۱۱).

به نظر می‌رسد یکی از روش‌های موفق ژاپن در قبال مسائل خلیج فارس بهره جستن از یک دیپلماسی زیرکانه و دو پهلو، وقت‌گذرانی، بازی با کلمات، صدور بیانیه‌ها در کنار قول مساعد برای کمک‌های اقتصادی و اعطای وام بوده است (پیشگاهی فرد، ۱۳۸۲: ۴۲).

جنگ خلیج فارس که بحران دیگر این منطقه بود دیپلماسی ژاپن را زیر سؤال برد. زیرا ژاپن بیش از سه چهارم منابع نفت و گاز خود را از این منطقه تأمین می‌کند اما در این جنگ نمی‌توانست حضور یابد. ترکیبی از موانع قانونی، اکراه افکار عمومی و مخالفت پارلمان این کشور در حمایت از ائتلاف بین‌المللی علیه بغداد ژاپن را محدود ساخته بود؛ لذا تنها به کمک مالی اکتفا کرد و از حضور مستقیم در این ائتلاف خوداری کرد. در نهایت با فشارهای زیاد و تهدیدات آمریکا مبلغ ۱۳ میلیارد دلار به نیروهای ائتلاف پرداخت نمود. توکیو فاقد گسیل نیرو به منطقه خلیج فارس بود، اما بعد از جنگ تغییرات بین‌المللی و و شرایط داخلی این اجازه را به ژاپن داد که کشتی‌های میل روبر را به خلیج فارس گسیل دارد، از سوی دیگر بحران خلیج فارس نشان داد که آمریکا بدون کمک مالی ژاپن قادر به حل بحران‌ها نیست.

نتیجه‌گیری

یکی از مفاهیم نوینی که بعد از فروپاشی شوروی در عرصه روابط بین‌الملل جهت تحلیل مسائل راهبردی و بین‌المللی و رقابت قدرت‌ها از آن بهره می‌برند، رویکرد ژئواکونومیک است. در عصر حاکمیت گفتمان ژئواکونومیک، اقتصاد نقش برجسته‌تری از هر زمان دیگر یافته و ژئواکونومی انرژی فصل نوینی را در روابط بین‌الملل گشوده است.

به نظر می‌رسد منابع انرژی به عنوان یکی از مهم‌ترین متغیرهای ژئوپولیتیکی در نظام سیاسی کنونی جهان در تعاملات بین‌المللی میان کشورها محسوب می‌گردد. انتقال از مکان‌ها و فضاها بدون انرژی یا نیازمند انرژی، کنترل منابع تولید و مسیرهای انتقال انرژی و نیز تکنولوژی‌ها و ابزارهای تولید، فراوری و انتقال و حتی مصرف انرژی برای حفظ سیادت جهانی و منطقه‌ای و به چالش کشیدن رقبا در عرصه بین‌المللی، جملگی دارای ابعاد مکانی، فضایی یا ژئواکونومیکی است. به همین اعتبار، انرژی به موضوع ژئوپولیتیکی مهمی تبدیل شده است. خلیج فارس به لحاظ نظریه‌های ژئوپولیتیکی و ژئواستراتژیکی، بین‌المللی‌ترین منطقه دنیاست که به لحاظ منابع انرژی، فضای ژئواکونومیکی مهمی را برای ایفای نقش بازیگران فراهم می‌کند. در قرن حاضر انرژی به ویژه نفت و گاز به عنوان روح ژئواکونومیک در فرآیند توسعه، تعیین امنیت و ایجاد کشمکشهای منطقه‌ای و بین‌المللی، حضور مستقیم قدرت‌ها در آن منطقه نقش آفرین شده است.

با تحول گفتمان سنتی ژئواستراتژیک به گفتمان نوین، انطباقی بین قلمروهای ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک در دهه‌های اخیر صورت پذیرفته است و ایفای نقش برتر اقتصاد نسبت به مسائل نظامی در عرصه مناسبات جهانی به رسمیت شناخته می‌شود. حضور مداوم قدرت‌ها و بازیگران جهانی موجب گردیده تا خلیج فارس در کانون اهمیت جهانی و کشمکش‌های بین‌المللی قرارگیرد و منطبق بر جغرافیای مداوم بحران‌ها در گذشته و حال گردد. از این رو، خلیج فارس یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین مناطق جهان در نگرش‌های ژئوپولیتیکی و محاسبات استراتژیک بوده و با توجه به دگرگونی‌های عمیق و جاری در سطح بین‌المللی، جنگ‌ها و درگیری‌های دو دهه اخیر، می‌توان ادعا کرد که در قرن بیست و یکم می‌رود به صورت مهم‌ترین کانون توجه نگرش‌ها و محاسبات استراتژیک درآید و به تعبیر کلاسیک ژئوپولیتیک، هارتلند یا قلب زمین یا «فضای حیاتی

خاص» نام گیرد. استراتژی آمریکا پس از فروپاشی شوروی تسلط هر چه بیشتر بر منابع نفتی و کنترل مسیرهای انتقال آزاد انرژی به بازارهای مصرف و به طور مستقیم کنترل اقتصاد جهان سرمایه‌داری بوده است.

کارشناسان مسائل استراتژیک بر این عقیده‌اند که؛ اگر آمریکا برنفت خلیج فارس تسلط نیابد قدرت این کشور برای مناطق کلیدی در سایر نقاط جهان نیز شدیداً کاهش می‌یابد و بازی قدرت جهانی را به سایر بدیل‌ها نظیر اتحادیه اروپا و چین ناخواسته واگذار خواهد کرد. هدف آمریکا از حضور در منطقه خلیج فارس تسلط بر منابع نفت آن نه تنها به عنوان یک اهرم قدرت و یک منبع سوخت، بلکه تسلط بر خلیج فارس به معنای کنترل نمودن اروپا، ژاپن و چین است. این کار به آمریکا قدرت کنترل شیر نفت یا حداقل ایجاد اختلال در فرآیند توسعه این کشورها را خواهد داد. به همین دلیل استراتژی این کشورها با آمریکا همکاری و رقابت و توازن قدرت نرم است. با ظهور عصر ژئواکونومیک در دهه پایانی قرن بیستم، کانون‌های انرژی، بیش از گذشته مورد توجه کشورهای مصرف‌کننده انرژی و قدرت‌های فرمانطقه‌ای و جهانی قرار گرفت که از این منظر، منطقه خلیج فارس در مقام بزرگ‌ترین انبار انرژی جهان، مرکز ثقل این توجهات بوده و خواهد بود. ذخایر عظیم نفتی (دو سوم کل انرژی جهان در منطقه خلیج فارس) و اهمیت استراتژیکی این عنصر در سبد انرژی جهان، خلیج فارس را به یکی از مراکز مهم رقابت قدرت‌های جهانی در سده بیستم تبدیل کرده بود. اگر نیاز هند و کشورهای آسیای جنوب شرقی، اروپای شرقی و اتحادیه اروپا نیز به سقف روبه‌تزايد انرژی بیافزاییم آنگاه اهمیت خلیج فارس را در دو دهه آینده بیشتر درک خواهیم کرد. منطقه خلیج فارس در کلیه فعالیت‌ها، جهت‌گیری‌ها و کارکردهای جهانی شدن و رقابت و کشمکش بر سر ترسیم تصویر نهایی نقشه‌ی ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی معاصر اهمیت ویژه‌ای دارد. راهبرد اروپا در خلیج فارس بر مبنای همکاری و رقابت با آمریکا، خرید نفت و گاز، فروش سلاح، همکاری

نظامی و توافق با این کشورها برای احداث پایگاه‌های نظامی قرار دارد. راهبرد روسیه نیز مشتمل بر قدرت موازنه نرم با آمریکا، تلاش برای بازاریابی سلاح‌های خود، همکاری‌های اقتصادی، همکاری‌های امنیتی و هسته‌ای با ایران و سرمایه‌گذاری در منابع نفت و گاز کشورهای منطقه بخصوص ایران می‌باشد.

راهبرد چین نیز بر مبنای موازنه نرم با آمریکا، فروش سلاح، توسعه بازار تجارت، همکاری و سرمایه‌گذاری در منابع نفت و گاز منطقه به خصوص ایران است. به همین علت است که این منطقه بیش از هر منطقه ژئواکونومیکی دیگر در معرض سلطه‌گری و دخالت‌های بیگانگان قرار می‌گیرد. با توجه به نیاز رو به تزاید اقتصاد صنعتی غرب و شرق به منابع انرژی از حدود ۹۲ میلیون بشکه امروز به ۱۱۷ میلیون بشکه در سال ۲۰۳۰ و کاهش شدید منابع انرژی در جهان هم اکنون احتمال کشمکش، رقابت و درگیری بین قدرت‌ها در این منطقه ژئواکونومیکی قابل تصور است.

منابع

- اتوتایل، ژیروید و دیگران. (۱۳۸۰)، اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم، ترجمه محمد رضا حافظ نیا و هاشم نصیری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- استراتژی امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران. (۱۳۸۴) مجموعه مقالات اولین همایش ملی مطالعات استراتژیک، تهران پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- امامی، محمد علی. (۱۳۸۵)، عوامل تأثیرگذار خارجی در خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- الهی، همایون. (۱۳۸۹)، خلیج فارس و مسائل آن، تهران: قومس.
- ایزدی، پیروز. (۱۳۸۷)، رویکرد فرانسه به خاورمیانه، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام، شماره ۳۵، سال نهم.

برژنیسکی، زیگنیو. (۱۳۸۶)، پس از سقوط: بازی نهایی در جهان تک قطبی، ترجمه امیرحسین توکلی، نشر سبزان.

بوزان، باری و ویور، اولی. (۱۳۸۸)، نظام منطقه‌ای و نظام بین‌الملل، ترجمه: رحمان قهرمان‌پور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

پیشگاهی فرد، زهرا. (۱۳۸۲)، ژئوپلی نومی خلیج فارس و استراتژی‌های اقتصادی چین و ژاپن، فصلنامه پژوهش‌های جغرافیایی، شماره ۴۶.

حافظ نیا، محمد رضا. (۱۳۸۹)، خلیج فارس و اهمیت استراتژیک تنگه هرمز، تهران: سمت. حافظ نیا، محمدرضا. (۱۳۸۵)، اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، مشهد، پاپلی.

حیدری، علی. (۱۳۸۳)، استراتژی ژاپن در خلیج فارس، فصلنامه خاورمیانه، شماره ۲. زارعی، بهادر. (۱۳۹۱)، اطلس نظامی - راهبردی خلیج فارس، تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.

سنایی، مهدی و کرمی، جهانگیر. (۱۳۸۷)، روابط ایران و روسیه، تهران: ایراس. سریع القلم، محمود. (۱۳۹۱) استراتژی آمریکا در خلیج فارس، روزنامه شرق، ۱۳۹۰/۳/۵. شریعتی نیا، محسن. (۱۳۸۸)، درآمدی بر روابط ایران و چین، تهران: گسترش تولید علم. صفری، مهدی. (۱۳۸۷) روابط ایران و روسیه، نشر ایراس.

طباطبایی، سیدعلی. (۱۳۸۷)، سازمان همکاری شانگهای، پژوهشنامه سازمان‌های بین‌المللی پژوهشکده تحقیقات استراتژیک، شماره سوم.

فونتن، آندره. (۱۳۷۸)، بعد از آنها چه آب و چه سراب، ترجمه فرزاد همدانی، تهران: فاخته

کمپ، جفری وهارکاوای رابرت. (۱۳۸۳)، جغرافیای استراتژیک خاورمیانه، ترجمه سید مهدی حسینی متین، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

لاکوست، ایو. (۱۳۸۱)، عوامل و اندیشه‌ها در ژئوپلیتیک، ترجمه علی فراستی، نشر آمن.

لوتواک، ادوارد، ان. (۱۹۹۰)، از ژئوپلیتیک تا ژئواکونومی، مقاله شماره ۱۶، ترجمه محمدرضا حافظ نیا و هاشم نصیری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. مجتهد زاده، پیروز. (۱۳۸۶)، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، تهران: سمت. موسوی سقایی، سید مسعود و شاپوری مهدی. (۱۳۹۰)، ابعاد و پیامدهای ژئوپلیتیک بر خطر ایران، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۵۴. واعظی، محمود. (۱۳۸۹)، نقش قدرت‌های بزرگ در خلیج فارس و چالش‌های هژمونی آمریکا، فصلنامه روابط خارجی، سال دوم شماره ششم.

- Blumental, Dan. (2005), "Providing Arms: China and Middle East", Middle East, Spring.
- BP(2012), Statistical Review of World Energy.
- Calbers, John.(1998), "China and Persian Gulf: Energy and Security" Middle East, Journal. Volume 52. No. Summer.
- Jong,jj.(2008), The Third E U Energy Market pakage, Are we Singing the right song? Clingendael International Energy Programme.
- International energy Agency(2011), Petrol and natural Gas Information.
- Kawac, Nadim.(2010), "GCC. China to Talk Investment, Oil Supply", Emirate.
- Klare, Michael.(2005), Oil Geopolitics, coming war with Iran, published Monday tomdispatch.
- Klare,Michael T. (2008), Rising Powers, Shrinking Planet, The new Geopolitics of Energy New york Henry Holt company.
- Rollo, Jim. 2008. "Prospects for and EU – Gulf Cooperation Council Free Trade Area", Chatham house, April.
- Potter, Lawrence and Gary Sick (2002) Security in the Persian Gulf, New York: Pal Grave.
- Smith, Mark A. 2007. Russia and the Persian Gulf: The Deepening of Moscow's.